

بهمن شفیق : یادداشتهای انتخاب یازده - 2: مدیر و مدبر

حوادث ماههای منتهی به انتخابات با آغاز تحریمهای مالی غرب و انسداد شریانهای مالی جمهوری اسلامی و متعاقب آن کاهش سرسام آور قیمت ریال در قبال ارزهای خارجی و نوسانات شدید و پردامنه در بازارهای مالی ایران، آخرین ضربات را باید بر کارآئی دولت احمدی نژاد وارد می کردند. نظام مسلط که به دلایل سیاسی از عدم کفایت احمدی نژاد صرفنظر کرده بود، اکنون باید او را تا نهایت ممکن تحقیر می کرد و دولت وی را از کار می انداخت.

اهمیت ورود رفسنجانی به عرصه انتخابات ریاست جمهوری، بسیار بیش از آن است که در قالبهای کلیشه ای فتنه و انحراف و تقابل با رهبری معرفی می شود. این ورود حتی آن گونه که از سوی آرزومندان بی صبر سرنگونی جمهوری اسلامی وانمود می شود، برای نجات رژیم نیست. همه این جوانب نسبت به وزن طبقاتی حضور ظهور تمام قد رفسنجانی عواملی فرعی به شمار می آیند. این ظهور بیش و پیش از هر چیز پلاتفرم اعاده تمام و کمال قدرت الیگارشسی سرمایه داری ایران است. اعلام قدر قدرتی این الیگارشسی و ادعای آن برای شکل دادن به سرنوشت جامعه ایران است.

منتقدینی در اپوزیسیون به نقد بیانیتهای انتخاباتی رفسنجانی نشسته اند و مدعی شده اند که این بیانیتهای حاوی هیچ پیام برنامه ای برای آینده جامعه ایران نیستند (از جمله فرج سرکوهی در بی بی سی)، عده دیگری گذشته رفسنجانی را به میان کشیده اند و این که او در گذشته نیز قادر به حل معضلات جامعه نبوده است. سردار قالیباف در شدیدترین حمله ای که در تمام سالهای اخیر به رفسنجانی داشته است این پرسش را به میان کشیده است که او چه چیزی را می خواهد حل کند که در سالهای ریاستش نتوانست؟ این حملات اما بیش از آن که برائی انتقاد و مخالفتها با رفسنجانی را نشان دهد، نشانگر ناتوانی آنان در درک موقعیت کنونی و یا عدم تمایلشان در دریافت آرایش سیاسی متبلور شده در جریان انتخابات ریاست جمهوری است.

همه کسانی که از رفسنجانی انتظار برنامه دارند فراموش می کنند که رفسنجانی نیازی به برنامه ندارد. او خود برنامه است. نفس وجود رفسنجانی به بهترین وجهی مناسباتی را منعکس می کند که بر پایه بده بستان و بگیر و ببند شکل گرفت و نبض اقتصاد و سیاست ایران را برای مدت طولانی در دست داشت. رفسنجانی نماد انحطاط، دون مایگی، فساد و قساوت کهنه کاران سرمایه داری ایران است. او محل تلاقی منافع تمام گردن کلفتیهای مسلط بر شریانهای اقتصادی ایران، از بازماندگان شازده های قجر تا توده ای های صنعتگر، از اکثریتی های صاحب کارخانه تا بازاریبهای مؤتلفه، از دلالان ارز تا سلاطین شکر است. چنین نمادی نیازی به برنامه ندارد. خود برنامه است.

عروج مجدد رفسنجانی بر پهنه سیاست ایران اتفاقی خلق الساعه نبود. این عروجی کاملاً قابل پیش بینی بود. از همان زمانی که زمام اقتصاد و سیاست ایران به دست جریان احمدی نژاد افتاد، عروج آتی رفسنجانی همراه با افول ستاره بخت وی آغاز شده بود. دولت اول احمدی نژاد چیزی نبود جز بازگشتی به گذشته برای باز کردن راه آینده انباشت سرمایه در ایران. احمدی نژاد با هاله نور و با قسط اسلامی و بوسه بر دست ولی فقیه پا به میدان سیاست گذاشت تا راه را برای انکشاف سرمایه داری ایران باز کند. پوسته ایدئولوژیک عدالت طلبی هم نیروی لازم را برای انجام جراحی های اقتصادی در اختیار نظام قرار می داد و هم با طرح استراتژی ای متناسب با توازن قوای بین المللی به تقابل با جریان مسلط نئو کنسرواتیو در آمریکای بوش برخاسته و با باز کردن محورهای جدید در مناسبات بین المللی و وارد کردن آفریقا و آسیا و آمریکای لاتین به حوزه فعال سیاست ایران، میدانهای مورد نیاز برای ورود سرمایه ایرانی به بازار جهانی را در اختیار این سرمایه قرار می داد. چپگرایی دولت احمدی نژاد در عرصه بین المللی، نه تنها تعارضی با افزایش قدرت بخش خصوصی در اقتصاد ایران نداشت، بلکه دقیقاً در خدمت همین بخش قرار می گرفت که اکنون هم از خصوصی سازیهای رادیکال منتفع می شد و هم بازارهای جدیدی را در اختیار داشت. اما این چپگرایی ما به ازائی در سیاست پولی و توزیعی نیز داشت که آن را از سیاستهای نئولیبرالی متمایز می کرد. به همان اندازه که دولت احمدی نژاد از نقطه نظر اصلاح روابط مالکیت بر بسترهای شناخته شده لیبرالیسم اقتصادی گام بر می داشت، به همان اندازه نیز در سیاستهای توزیعی با استراتژی تقویت تقاضا در تقابل با لیبرالیسم اقتصادی قرار می

گرفت. تقابلی که تنها منافع ویژه اقتصادی مراکز مسلط بر اقتصاد تکنونی ایران را مورد تهدید قرار نمی داد، بلکه با ایدئولوژی عدالت طلبانه اش به افزایش انتظارات توده های محروم جامعه دامن زده و خطری بیش از تهدید منافع ویژه الیگارشسی مسلط را به میان می کشید. احمدی نژاد حقیقتاً الگوئی متفاوت از دولت کاپیتالو-پارلمانتاریستی را نمایندگی می کرد. الگوئی که با نفی مناسبات کلاسیک طبقاتی جامعه سرمایه داری از یک سو مدل متفاوتی از انباشت متکی به سرمایه های خرد و گسترش پایه های سرمایه داری و از سوی دیگر با تمرکز قدرت در دست دولت رفع امتیازات ویژه جناحهای الیگارشسی حاکم را هدف قرار می داد. در میانه دهه هشتاد، این الگوئی بود که بقای نظام اسلامی را به عنوان بدیلی در مقابل نظم مسلط لیبرالی در غرب در چشم انداز قرار می داد. رفسنجانی نماد مخالفت همه جانبه با این الگو بود که در حذف خود وی به قدرت رسیده بود. اکنون و پس از حذف از قدرت، هم او به اتاق فکر و مرکز استراتژیک سازماندهی مقاومت در مقابل الگوی احمدی نژادی توسعه بدل می شد. او و فقط او بود که در تمام زمینه ها تصویری متفاوت را در مقابل جامعه قرار می داد: از محدود کردن نقش رهبری تا برجسته کردن خطر حذف مرجعیت، از مورد تهدید قرار گرفتن منافع مراکز الیگارشسی مالی- صنعتی تا خطر ایدئولوژی گداپرووری در جامعه، این رفسنجانی بود که از همان آغاز پایه های مقاومت در برابر مشی احمدی نژادی را طرح ریخت.

از آن زمان به بعد، همه تحولات در همان جهتی سیر می کردند که رفسنجانی می خواست. او در ازای کاهش نقش سیاسی اش، مواضع استراتژیک برنامه ای را یکی پس از دیگری اشغال می کرد. همه آنچه او در نظر داشت، اکنون گام به گام از سوی مراکز رسمی قدرت اجرا می شد. او مخالف گداپرووری بود، مجلس نیز گام به گام طرح یارانه های احمدی نژاد را در عرصه سیاست توزیعی محدود تر می کرد. سیاستی که با بودجه انبساطی آغاز شده بود، سرانجام و در سال آخر ریاست احمدی نژاد بر قوه مجریه، به بودجه انقباضی خاتمه یافته بود. رفسنجانی با شعار مقابله با حذف نیروهای متخصص به مخالفت با اصلاحات ساختاری احمدی نژاد پرداخته بود، مجلس نیز در هر قانون جدید بخشی از اختیارات دولت را محدود تر کرده و به مراکز قدرت خارج از دولت واگذار می نمود. تا جایی که اتاق بازرگانی به عنوان بخش لایتنر سیاستگذاری اقتصادی در کنار دولت احمدی نژاد قرار می گرفت و به این ترتیب از پیش در جریان سیاستهای آتی دولت و زمینه های آتی سرمایه گذاری قرار می گرفت. دولت احمدی نژاد که برای مبارزه با رانت خواران و آفازاده ها پا به میدان گذاشته بود، اکنون قانوناً موظف می شد که آفازاده ها را در جریان تصمیمات اقتصادی اش قرار دهد و حتی بیش از آن، موافقت آنان را جلب کند. رفسنجانی پرچم عدم امنیت سرمایه را برافراشت تا قوه قضائیه طرح تقابل دولت با بدهکاران بانکی را در هماهنگی با مجلس خنثی کند. رفسنجانی در احمدی نژاد رضاخان جدید را بشارت داده بود و اکنون این مراجع تقلید ضد رفسنجانی و امام جمعه های ظاهراً مخالف او بودند که احمدی نژاد را فراماسون و بابی می خواندند. این رفسنجانی بود که همواره تکنوکراسی را مبنای ایدئولوژیک لازم برای حکومت کردن معرفی می کرد و اکنون طیف انبوه اصولگرایان و مجلسی ها و بازاری ها بودند که احمدی نژاد را به رمل و اسطربلاب و جن گیری متهم می کردند تا "کارشناس" و کاردان نبودن دولت وی را به امری بدیهی تبدیل کنند.

در آخرین ماههای دولت احمدی نژاد، انزوای این دولت در درون الیگارشسی قدرت و در بین مراکز تصمیم گیری اقتصادی و سیاسی نظام به اوج خود رسید. دولت احمدی نژاد به نقطه ای بدل شده بود که از هر سو ذره بین های نیرومند نقطه کانونی خود را بر آن متمرکز نموده و با تمام قوا انرژیهای متحدالجهت خود را برای ذوب آن به کار گرفته بودند. دیگر نه تنها مجلس و قوه قضائیه و امپراطوری رسانه ای سمعی و بصری الیگارشسی قدرت و اپوزیسیون همزاد آن در بی بی سی و صدای آمریکا به طور شبانه روزی به بمباران فرسایشی خاخریزهای احمدی نژاد مشغول بودند، بلکه در حوزه کارکرد های روزانه دولت نیز بورژوازی رقیب به صف آرائی عملی می پرداخت. احمدی نژاد که تا زمانی پیش از آن تعرض به مراکز اقتصادی خارج از حوزه حسابرسی دولت سپاه پاسداران - اسکله ها و بنگاههای تولیدی و تجاری- را در دستور کار خود داشت، در دوسال آخر حکومتش شاهد بود که چگونه تصمیمات اقتصادی وی با مقاومت بازار روبرو شده و از حیظ انتفاع خارج می شوند. او که می خواست سپاه و بنیادهای قدرتمند را تحت تنظیمات دولت مرکزی قرار دهد، اکنون می دید که دولت مرکزی وی حتی در مقابل حجره های بازار نیز ناتوان از اخذ مالیات است. حجره هایی که البته پشتگرمی شان به همان سپاه و مجلس و قوه قضائیه و مؤتلفه و اصولگرایان افراطی و اصولگرایان معتدل و غیره و غیره بود.

حوادث ماههای منتهی به انتخابات با آغاز تحریمهای مالی غرب و انسداد شریانهای مالی جمهوری اسلامی و متعاقب آن کاهش سرسام آور قیمت ریال در قبال ارزهای خارجی و نوسانات شدید و پردامنه در بازارهای مالی ایران، آخرین ضربات را باید بر کارائی دولت احمدی نژاد وارد می کردند. نظام مسلط که به دلایل سیاسی از عدم کفایت احمدی نژاد صرفنظر کرده بود، اکنون باید او را تا نهایت ممکن تحقیر می کرد و دولت وی را از کار می انداخت. و همه این اقدامات دقیقاً و مو به مو منطبق بر همان سناریویی بودند که رفسنجانی آن را ترسیم کرده بود. قضیه اکنون دیگر فقط از کار انداختن دستگاه اداری تحت کنترل احمدی نژاد و نشان دادن ناتوانی آن به جامعه نبود، بسیار بیش از آن،

این خود جامعه بود که باید تنبیه می شد. همه کسانی که به احمدی نژاد رأی داده بودند باید به ستوه می آمدند و از کرده خود پشیمان می شدند.

اما ارادل و اوباش اصولگرا در هر گام که برای مقابله با احمدی نژاد در دستور کار می گذاشتند، در عین حال مبانی استراتژیکی را اجرا می کردند که جامعه رفسنجانی را به عنوان طراح اصلی آنان می شناخت. آنها که در تبلیغات سنگین دو ساله خود از رئیس دفتر احمدی نژاد غولی عظیم الجثه ساخته بودند، ناگهان و در آخرین دقایق آخرین روز ثبت نام کاندیداهای ریاست جمهوری، غول دیگری را نیز در مقابل خود یافتند. غولی که در تمام هشت سال برنامه ها و گامهای آنان را تعیین کرده بود. با اعلام کاندیداتوری رفسنجانی ناگهان بر همگان روشن شد که سرداران و مقامات به زعم خود عالیرتبه ای که تا آخرین دقایق ثبت نام صحنه انتخابات را به خود اختصاص داده بودند، سیاهی لشکرهای بی خاصیتی بیش نیستند. در آخرین دقایق روز شنبه کذائی معلوم شد که ولایتی ها و قالیبافها و متکی ها و حداد عادل ها و رضائی ها و پور محمدی ها و ابوترابی ها، دلقکهای پیش صحنه ای بودند و در حال گرم کردن میدان برای پهلوانهای اصلی. جامعه، از بورژوازی تا خرده بورژوازی و طبقه کارگر، از پوزیسیون تا اپوزیسیون، می دانست که ردای ریاست جمهوری یکی از منحول ترین و پر تشنج ترین دولتهای جهان برانزده تن هیچکدام از این دلقکهای ترسناک نیست. درام انتخاب یازدهم در آخرین ساعات شنبه کذائی یکباره اوج گرفت. حقیقتا نیز اگر قرار باشد تشنج زدائی با غرب در دستور کار قرار گیرد، اگر قرار باشد دولتی تکنوکرات زمام امور را به دست بگیرد، اگر قرار باشد سیاست توزیعی متکی بر بودجه های انبساطی دگرگون شود و "گداپروری" احمدی نژادی جای خود را به "حمایت از تولید" بدهد و و، چرا باید به نسخه های بدلی مراجعه کرد که هر کدام شان با یک نهیب رهبری عقب نشینی خواهند کرد؟ اصولگرایان راهکوب هموار ساختن مسیر برای رفسنجانی بودند و رفسنجانی نیز در آخرین دقایق روز شنبه 21 اردیبهشت، ظفرمندانه وارد سالن وزارت کشور شد تا همه ریز و درشتهای اصولگرا زیر عبایش گم شوند. آنها بی وقفه دولت احمدی نژاد را به بی کفایتی و سوء مدیریت متهم نمودند و آرزوی رئیس جمهوری مدیر و مدبر را کردند. اکنون در هیأت رفسنجانی شیخ الرئیس مدیران و مدیران در برابرشان ظاهر شده بود. همه چیز برای فینالی دراماتیک تدارک دیده شد.

اکنون همه چیز دگرگون شده بود. با رفسنجانی و مشائی و جلیلی بازی انتخابات بر مسیری قرار گرفته است که غیر از آن نیز انتظاری از نظام پیچیده جمهوری اسلامی نبود. اکنون و فقط اکنون است که می توان از مصافهائی تعیین کننده سخن گفت. مصافهائی که شاید حوادث پس از انتخابات 88 را نیز تحت الشعاع قرار دهند. مستقل از این که شورای نگهبان چه بکند. چه نظام سیاست ریسک پذیر تاکنونی را ادامه دهد و چه به سیاست مشارکت حداقلی رو بیاورد، جامعه وارد دورانی از تعیین تکلیف می شود.

نگاه دقیق تری به این صف بندی و مضامین جدالهای مربوطه روشن می کند که جدال بر سر چیست؟ کدام جهتها را خواهد گرفت و تأثیر آن بر شرایط مبارزه طبقه کارگر چه خواهد بود.

در یادداشتهای بعدی موضوع را ادامه خواهیم داد.

بهمن شفیق

30 اردیبهشت 92

20 مه 2013

manba:wwwomied.de

Taksir:yashar.doulatabadi@gmail.com